

بررسی و تحلیل ماهیت درد و رنج در مثنوی معنوی

مصطفی گرجی *

◀ چکیده:

بررسی اجمالی اندیشه مولوی نشان می‌دهد انسان‌شناسی به نسبت حوزه‌های دیگر معرفت‌شناسی همچون خداشناسی، هستی‌شناسی و... مهم‌ترین لایه از لایه‌های معرفتی مثنوی معنوی است. از میان مجموعه ساحت‌های انسان‌شناسی نیز می‌توان ساحت مربوط به روان‌شناسی انسان را- در لایه‌های عقیدتی- معرفتی، احساسی- عاطفی، ارادی (نیازها و خواسته‌ها)، گفتاری و کرداری- مهم‌ترین ساحت از ساحت‌های انسان‌شناسی مثنوی تلقی کرد. با توجه به این اصل، یکی از مهم‌ترین ساحت‌های روان‌شناختی انسانی در همه لایه‌ها به‌ویژه لایه احساسی- عاطفی و عقیدتی- معرفتی مسئله درد و رنج انسان است که یکی از مهم‌ترین وجوه تراژیک زندگی انسان‌هاست. در این مقاله، نویسنده سعی کرده است بعد از بررسی ابعاد مختلف این مسئله و ماهیت و مفهوم درد و رنج در نظام حاکم بر اندیشه و زبان مولوی، مجموعه دیدگاه او را در مثنوی در چهار حوزه معناشناسی، وجودشناسی، غایت‌شناسی و شأن اخلاقی درد و رنج، طبقه‌بندی، بررسی و تحلیل کند. بررسی این حوزه‌ها نشان می‌دهد که مولوی به همه حوزه‌های یاد شده اهتمام ورزیده است؛ اگرچه در عمل و در مقام تبیین و تفسیر مسئله به وجودشناسی درد و رنج توجه بیشتری کرده است.

◀ **کلیدواژه‌ها:** درد و رنج، مثنوی مولوی، انسان‌شناسی، معرفت‌شناسی.

مقدمه

مروری بر مجموعه آثار مولوی و جهان‌بینی حاکم بر آن از یک سو و تأثیر آن بر اندیشمندان در طول تاریخ از سویی دیگر نشان می‌دهد که مولوی، نقش وافر در ادبیات جهانی و احیای فرهنگ بشری ایفا کرده است. اگر در گفتار و نوشتار مولوی با توجه به ساحت‌های پنج‌گانه باورها و اعتقادات، هیجان و احساس و عواطف، خواسته‌ها و نیازها، گفتار، و کردار تأمل کنیم، آنچه بیش از همه مشهود است، عنایت به دو مقام است: یکی آنکه نسبت به دیگران، همچون پیامبران^۱ بدون هیچ غرض و چشم‌داشتی، صادقانه و مجذانه عشق بوزیریم و تا حد امکان از درد و رنج دیگران بکاهیم؛ دیگر آنکه در مقام گفتار و کردار، حقیقت را برای انسان‌ها در هر دوره و زمانی تبیین کنیم. نگاه به مثنوی با توجه به این دو مقام نشان می‌دهد که او کل زندگی را مقدس می‌شمرد و نوعی دم غنیمتی را توصیه می‌کرد و برخلاف برخی از عارفان که خلوت را توصیه می‌کردند، با جمع بودن را ترجیح می‌داد.^۲ نگاهی دیگر به مجموعه منظومه فکری او نشان می‌دهد که در ساحت‌های مختلف معرفت‌شناختی و از میان مؤلفه‌های هستی‌شناسی، جهان‌شناسی، خداشناسی، انسان‌شناسی و... بیش‌ترین توجه را به انسان و مقوله انسان‌شناسی داشته است. با توجه به کمیت و کیفیت ساحت‌های پنج‌گانه وجودی انسان در اندیشه مولوی از یک سو و مجموعه منظومه معرفت‌شناسی مولوی (هستی‌شناسی، جهان‌شناسی، خداشناسی و...) از سویی دیگر، مجموعه آثار او به‌ویژه مثنوی، یکی از کامل‌ترین منظومه‌های بشری است که مبین نیازهای درونی و بیرونی انسان در تعامل با خدا، خود، دیگران و طبیعت است. با این توجه است که مثنوی معنوی با کتاب الهی مقایسه شده است. او با توجه به این گفتار که جهان نه با آمال ما که با بصیرت ما هماهنگ است (جهان و تأملات فیلسوف، ص مقاله اول) هستی را نه از دریچه آمال که از راه بصیرت توأم با تأمل، مراقبه و تمرکز می‌دید. او با توجه به پنج ساحت یاد شده و دستورالعمل لازم ذیل هر ساحت و در برابر شش مطلوب اجتماعی (قدرت، شهرت، ثروت، مطلوبیت، حیثیت اجتماعی و جاه و مقام)، مجموعه نیازهای انسان را به سه دسته نیازهای ضروری طبیعی، نیازهای غیر طبیعی غیر ضروری (شهرت و قدرت) و نیازهای

طبیعی غیر ضروری (حرص، هلوغ بودن و...) طبقه‌بندی می‌کرد و عدم رعایت توازن در هر کدام از این نیازها را عامل درد و رنج می‌دانست. (بررسی ماهیت و مفهوم درد و رنج در اشعار قیصر امین‌پور ص ۱۰۷-۱۳۰) با این توجه و با عنایت به مفهوم و ماهیت درد و رنج در منظومه فکری مولوی به عنوان یکی از مهم‌ترین وجوه تراژیک زندگی انسان‌ها، باید گفت که اگر ملاک ارزش‌گذاری و اهمیت گفتار و کردار انسان‌ها میزان تأثیر بر روح و روان انسان‌ها در ادوار بعد و ایجاد زمینه‌ای برای تعالی و احساس بهتری در انسان‌ها باشد (تسلطی بخشی‌های فلسفه، ص مقدمه) مولوی یکی از شاعران ایران زمین است که در غنای فرهنگ ایرانی-اسلامی نقشی برجسته ایفا کرده و به دلیل شیوه زندگی و تحول روحانی، توانسته است توجه متخصصان و اقبال عوام را به خود جلب کند. با این نگاه است که یکی از این ویژگی‌های بنیادین و مهم در مجموعه ساحت‌های روانی انسان‌ها، مسئله وجوه تراژیک زندگی انسان‌ها همچون مرگ، تنهایی، گناه و از همه مهم‌تر، درد و رنج است که بدون توجه به زبان، تاریخ، جغرافیا و... یافت می‌شود.

اهمیت بازخوانش مثنوی با توجه به مسئله درد و رنج (وجوه تراژیک زندگی)

بررسی پیام هر متنی بدون توجه به نویسنده آن، یکی از شیوه‌های تحلیل آثار ادبی است که در سه سطح «چیستی پیام»، «چگونگی بیان» و «مخاطب پیام» انجام می‌شود. آنچه در این بخش و با توجه به مسئله اصلی پژوهش (معرفت‌شناسی درد و رنج) محل تأمل است، تنها به سطح سوم پیام‌های مثنوی برای مخاطب امروزی با توجه به نگاه مولوی به مسئله درد و رنج برمی‌گردد؛ به این معنا که مثنوی در راستای ارائه راهکارهای اخلاقی و معنوی برای انسان گرفتار درد و رنج، چه پیامی در حوزه‌های مختلف درد و رنج همچون انواع و اقسام، راه‌های رهایی، غایت‌شناسی و اخلاق درد و رنج و... دارد. با توجه به این نکات می‌توان این پرسش را مطرح کرد که اولاً با عنایت به آموزه‌های عرفانی، پیام‌های ناب حاصل تجربه‌های زیسته مولوی تا چه میزان می‌تواند برای انسان معاصر رهگشا باشد؟ دوم اینکه عرفان مولوی (با تأکید بر یک وجه از وجوه تراژیک زندگی یعنی درد و رنج) چگونه می‌تواند بر محدودیت‌های اقلیمی،

فرهنگی و زبانی فائق آید و نکته دیگر اینکه، پیام‌های عرفانی مولوی تا کجا می‌تواند پاسخ‌گوی مشکلات انسان امروز با توجه به مجموعه درد و رنج‌ها باشد؟ با این توجه باید گفت مولوی از یک سو ضمن توجه به اصول و آداب رسیدن به حیات معنوی به تحلیل روان‌شناسانه دردها و آسیب‌شناسی رنج‌های بشری اهتمام می‌ورزد و با توجه به صداقت در گفتار و نوشتار به نقد و داوری منصفانه باورها می‌پردازد و در نهایت، بیماری‌های روحی بشر را تحلیل می‌کند و راهکارهایی نیز ارائه می‌دهد.

او که خود را طیب و حکیم می‌خواند^۲، ضمن توجه به آلام روحی بشر، انسان‌ها را از عادت‌های حاصل دل‌نگرانی بر حذر می‌دارد و سرمنشأ همه بیماری‌ها را در بیگانگی انسان از خود، بیخودی و مستی حاصل دل‌بستگی به ماده می‌داند. از دید مولوی، هر گاه انسان به این مرحله برسد در مقام کشف یا جعل معنایی برای زندگی خویش و پناهگاهی برای رهایی از این وضع خواهد بود. برخی از این موارد در اندیشه مولوی پناه بردن به شهرت و شهرت‌طلبی برای جبران خلأ هویت خویش، بازی و اشتغال به خود (خودشیفتگی)، پناه بردن به دوراندیشی‌های بوالفضولانه کنعانی^۳، مستی و فراموشی خویشتن، پناه بردن به لفاظی و سخنان آتشین^۴ و کار و اشتغال است. به تعبیر دیگر، یکی از پناهگاه‌های انسان دردمند و بیگانه از خویش و بریده از آرامش روحی، زیستن به خاطر دیگران، کسب محبوبیت^۵ و پناه بردن به کار و سرگرم کردن خود است. اگر چه مولانا کار را به دو نوع مثبت^۶ و منفی^۷ تقسیم می‌کند، مقصود او در این جستار، آن نوع کاری است که حاصل گریز انسان از خویشتن و رهایی از عالم هوشیاری است و در واقع، سرگرم شدن به خود است:

جمله عالم ز اختیار و هست خویش می‌گیرند از سر سرمست خویش
تا دمی از هوشیاری وارهِـــــــند ننگ خمر و زمر بر خود می‌نهند
می‌گیرند از خودی در بی‌خودی یا به مستی یا به شغل ای مهتدی

(۲۲۶-۲۲۴/۶)

با توجه به این نکات است که مولوی با اشراف به مجموعه ابعاد و زوایای وجودی انسان از یک سو و رنج‌ها و دردهای او از سوی دیگر، درک و معرفتی جامع از انسان، هدف و معنای زندگی عرضه می‌کند که دستورالعمل لازم برای رسیدن به معنای اصیل

زندگی و تحذیر انسان از چالش‌هایی است که مانع وصول او به معنای حیات است. احصای اجمالی مثنوی با توجه به درد و رنج‌ها و چالش‌های انسانی (فردی و اجتماعی و...) نشان می‌دهد که مولوی به عوامل متعددی به عنوان مهم‌ترین چالش و درد و رنج‌های بشری توجه کرده است که جزئیات آن در بحث‌های مربوط به ماهیت‌شناسی، وجودشناسی (انواع، علل و راه‌های رهایی)، غایت‌شناسی و وظیفه‌شناسی درد و رنج بررسی و تحلیل خواهد شد. مهم‌ترین این درد و رنج‌ها با توجه به میزان ظهور و بروز آن در اندیشه مولوی، دوری و جدایی انسان از خدا^۱، حاکمیت قدرت و ثروت و شهرت، جاه و مقام، زیاده‌خواهی^۲، فراموشی یا عدم باور به زندگی جاودان، نداشتن معیارهای اخلاقی و بی‌ادبی در محضر دوست^۳، فرو رفتن در آرزوهای طولیل^۴، غلبه رذایل اخلاقی همچون حسادت، خشم و شهوت^۵، ریا و دو چند چهره بودن^۶، تأکید بیش از حد بر حواس خمسۀ مادی، نگاه غرض‌ورزانه و جانبدارانه و داشتن عینک‌های تیره و... هستند که در بخش وجودشناسی درد و رنج بررسی خواهد شد. همچنین نگاه به مثنوی از منظر معرفت‌شناسی درد و رنج نشان می‌دهد که یکی از ویژگی‌های سراینده آن، این است که اگر از یک سو با نگاه عرفانی به هستی (خدا، خود، انسان‌ها و طبیعت) می‌نگرد و در پس پشت این کثرات عالم، وحدت و یگانگی چیزها و چیز یگانه را می‌بیند، از سویی دیگر، فیلسوف‌وار و با نگاه دقیق، یکسره متوقف همان نگاه عرفانی نمی‌شود و از پس وحدت ظاهری عالم بودها، کثرات و نمودها را می‌بیند.^۷ بر این اساس، می‌توان گفت اگرچه مولوی در بیان عوامل درد و رنج‌های بشری، نکات فراوانی را برمی‌شمارد، با جهان‌بینی عرفانی او می‌توان این گونه تفسیر و قرائت کرد که همه این عوامل در یک اصل خلاصه می‌شوند و آن فقدان شناخت در حوزه‌های معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی، جهان‌شناسی، خداشناسی و انسان‌شناسی است که خود حاصل عدم شناخت درست و کامل روابط چهارگانه انسان با خدا، خود، انسان‌ها و طبیعت است. با این نگاه یکی از پیام‌های مثنوی با توجه به ماهیت‌شناسی، وجودشناسی، غایت‌شناسی و وظیفه‌شناسی درد و رنج، مجموعه هشدارها برای انسانی است که درصدد کسب مهارت‌های درست زیستن است که در این کسب اگر نتواند درد و رنج خویش را تماماً زائل کند، کم از آن از درد و رنج خویش بکاهد (تقلیل

مرارت) و موجب درد و رنج دیگران نشود. بر این اساس، اولین و اساسی‌ترین قدم برای بیرون آمدن از درد و رنج، شناخت ماهیت درد و رنج است که او را اسیر خود کرده و شناخت اندیشه‌ای است که نوع نگرش او را نسبت به خود، جهان هستی و زندگی شکل داده است. او به کرات تأکید دارد که رنج، درد و غم واقعیت ندارد و صورتی از خیال و توهم است و بشر را تشویق می‌کند که تفکر و باورهای خود را نسبت به زندگی تغییر دهد. او در قالب داستان‌ها و تمثیل، انسان اسیر ترس و رنج را یاری می‌دهد که چگونه خود را از دردها برهاند و به او می‌آموزد چگونه و با چه روشی اندیشه‌اش را اسیر و رام کند. او به انسان می‌آموزد که او بازی است که جایگاهش ساعد شاه وجود است و هم‌خانه شدن این باز با جماعت بومان و مسکن گزیدن در خرابه‌ها علت درد و رنج‌هایی است که با بیماری‌هایی همچون حرص، طمع و سرکشی نفس درآمیخته است و باید برای رهایی از قفس تنگ دنیا همچون آن طوطی بازرگان خود را بمیراند. در گفتمان مولوی، هر رنج در خود چنان می‌نماید که گویی امری خارق‌العاده و استثنایی است؛ حال آنکه به واقع رنج و درد، شرط و اساس هستی و وجود انسان است. (جهان و تأملات فیلسوف، ص ۸۷) به نظر نویسنده، نوع بحث از مولوی و پیام‌های او برای انسان معاصر به گونه‌ای است که بدون بازخوانش مثنوی با توجه به مسئله درد و رنج در نگاه مولوی، دشوار و بلکه محال است، لذا با توجه به این نکات اگر آغاز مثنوی، شکوه از درد فراق و هجران است، چهار مسئله اساسی در حوزه روان‌شناسی و فلسفی درد و رنج در مثنوی قابل بررسی است که ماهیت درد و رنج، علت یا علل درد و رنج، آثار و نتایج مثبت و منفی درد و رنج و کیفیت مواجهه انسان با پدیده درد در زندگی خود و دیگران و... از عمده این موارد است. (بررسی و تحلیل قصه ناکجاآباد شقاوت در مثنوی با توجه به بحران‌های انسانی، ص ۲۱۹-۲۳۵)

معناشناسی و ماهیت درد و رنج

یکی از مهم‌ترین و در عین حال ابتدایی‌ترین نکات در مقام بیان مفاهیم به‌ویژه مقوله‌های انتزاعی، تبیین ماهیت و تعریف آن است که کشف این نکته، تعیین‌کننده نوع نگاه به مقوله‌های دیگر همچون معرفت‌شناسی، وجودشناسی و غایت‌شناسی و...

آن مفهوم است. با این توجه می‌توان گفت: مولوی عمدتاً در بیان ماهیت درد و رنج به جای بحث از معنای لغوی واژه، از یک سو به الفاظ مترادف و همسو که اقمار و لایه‌های درونی آن هستند (نظیر تنهایی، یأس و سرخوردگی، غم، داغ، اندوه و...) می‌پردازد و از سویی دیگر به واژگان متضاد آن نظیر شادی، رهایی، وصال و... نظر دارد. در برخی موارد نیز به مؤلفه‌های درد و رنج به عنوان یک کل و واقعیت عینی (و اجزای سازنده آن)، احکام، آثار و خواص آن و نسبت آن با مفاهیم مشابه دیگر (در قالب گزاره‌هایی همچون درد تنهایی، درد توأم با یأس، درد اندوه، درد غم و درد رنج) و سایر واقعیت‌های عالم همچون مرگ، تنهایی، گناه و... می‌پردازد؛ برای نمونه، مولوی در مقام بیان ماهیت و تعریف درد و رنج بر آن است که جدایی انسان از اصل خویش، روی دیگر سکه درد و رنج انسان‌هاست؛ این مسئله اگرچه در بحث علل و عوامل درد و رنج (وجودشناسی درد و رنج) محل بحث تواند بود؛ در بحث ماهیت درد و رنج نیز قابل تأمل است، زیرا او علاوه بر توجه به علل درد و رنج، به این نکته ظریف اهتمام دارد که جدایی انسان از مبدأ و خاستگاه، نه تنها عامل درد و رنج است بلکه خود درد و رنج است. (مثنوی، ۵۹۱/۲) در تبیین این مسئله باید گفت که فقره اخیر بیشتر از نوع معرفت‌شناسی درد و رنج است؛ در حالی که فقره پیشین (نگریستن به جدایی به عنوان عامل درد و رنج) بیشتر از نوع وجودشناسی درد و رنج است که بعدها بدان خواهیم پرداخت. از نگاه او ماهیت رنج اصلی انسان، همین فراق است که او را سرگردان ساخته است. او بر آن است که دلیل رویکرد انسان به قبله‌های متعدد، عدم شناخت همین درد است و لذا از دریای شیرین الهی، جز آب شور نصیب او نتواند شد:

و آنکه گردش‌ها از آن دریا ندید هر دم آرد رو به محرابی جدید
او ز بحر عذب آب شور خورد تا که آب شور او را کور کرد

(۱۱۱۷-۱۱۱۸/۲)

او شناختن همین فراق و اینجایی نبودن انسان را- که نه تنها عامل درد و رنج که خود درد و رنج است- در داستان بازی که از پادشاه دور افتاده و در ویرانه جغدها به دام افتاده است، بیان می‌کند و حکایت شگفت‌انگیز انسان گرفتار در دنیا را که

جرعه‌نوش آلام و رنج‌های گشوده است، بازگو می‌کند. (۱۱۳۹/۲-۱۱۳۵) در فقره دیگر، نیز رنج و درد را در اصل و ماهیت خود چون گنجی می‌داند که کمال انسانی را در پی دارد. در نظر مولوی، تحمل این رنج و دردهاست که رحمت الهی و تازگی باطن آدمی را به دنبال دارد. (۲۲۶۱/۲-۲۲۶۴) شاید مهم‌ترین داستان مثنوی در این زمینه، داستان موسی و خضر باشد که آن دو را به نقره و کوره آتش تشبیه کرده است. به این معنا که انسان (موسی) چونان نقره در کوره ریاضت خضر (امتحان) درد و رنج کشید تا ناخالصی‌های وجودی او از بین رفت:

بهر آن است امتحان نیک و بد تا برآرد کوره از نقره زبَد
بهر آن است این ریاضت این جفا تا برآرد کوره از نقره جفا
(۲۳۳/۱-۲۳۴)

با توجه به این نکات، باید گفت مولوی در مقام بیان ماهیت درد و رنج به جای تعریف منطقی و قاموسی آن، بیشتر به مفاهیم همسو با آن نظیر شرط کمال انسانی در گرو تحمل درد، رنج، غم، داغ و... توجه و از سویی دیگر به تعابیر متضاد آن نظیر شادی، رهایی و وصال نظر دارد. او در مقام بیان خواص رنج و درد نیز ویژگی دیگری ذکر می‌کند و آن اینکه حجاب و پرده‌های غفلت انسان را می‌زداید، حجاب‌هایی که جان آدمی را احاطه کرده و او را از نگرستن به خویشتن خویش مانع شده است. با این نگرش به درد و رنج، به عنوان یک خاصه نه نسبت آن با مفاهیم دیگر، رنج و درد از دید مولوی باید، نجات‌بخش و صیقل‌دهنده روان انسان باشد. از دید او درد و رنج، این حجاب‌ها را یکی پس از دیگری می‌برد و او را به حقیقت می‌رساند. (۲۵۱۶/۲-۲۵۱۷) علی‌رغم این نکات در حوزه تبیین ماهیت درد و رنج در نگاه مولوی باید گفت که ارائه تعریف و تحدید دقیق از درد و رنج در منظر مولوی برای مخاطب و مفسر، آن‌گونه که مورد توافق همگان باشد، کار آسانی نیست. اما این نکته از نگاه مولانا قابل تأمل است که بسته به نوع دید و سطح درک انسان‌ها، درد و رنج‌ها معانی و مراتب مختلف خواهد داشت. اگرچه از دید او یک درد واقعی وجود دارد؛ جلوه و نحوه ظهور و بروز آن متفاوت است که آن عمل نادرست انسان‌ها و دلبستگی‌های^{۱۶} انسان است که نمونه بارز آن داستان دلبستگی شاه به کنیزک در نخستین داستان مثنوی

است. او بر آن است که اعمال نادرست، خودِ درد و رنج است؛ به عبارت دیگر، در نگاه عارف تیزبین، نه آنکه کردار نادرست، دلیل درد و رنج (عذاب) باشد که اساساً عمل نابهنجار (گستاخی) خود ظلمت و غم (درد) است:

ابر بر ناید پی منع زکات وز زنا افتد و با اندر جهات
هرچه بر تو آید از ظلمات و غم آن ز بی‌باکی و گستاخی است هم
(۸۹-۸۸ / ۱)

هر که مستوحش بود پر غصه جان کرده باشد با دغایی اقتران
(۱۴۱۷ / ۶)

نکته آخر در بحث ماهیت‌شناسی درد و رنج در مثنوی، اینکه اگرچه این شواهد می‌تواند علت یا دلیل درد و رنج نیز محسوب شود، در چرایی تفسیر این ابیات در بیان ماهیت درد و رنج پیش‌تر گفته شد که صحبت از علل و عوامل، بیشتر صبغه وجودشناختی دارد، در حالی که بیان ماهیت درد و رنج بیشتر از نوع معرفت‌شناسی است و مقصود نویسنده در این مقام، خوانش و تفسیر ابیات در حالت اخیر بوده است؛ اگرچه می‌توان در مقام بررسی علل و عوامل درد و رنج نیز (مبحث وجودشناسی) این ابیات را تفسیر کرد.

وجودشناسی درد و رنج

یکی دیگر از مهم‌ترین موضوعاتی که در حوزه درد و رنج در نگاه مولوی قابل تأمل است؛ وجودشناسی درد و رنج در سه زمینه انواع و اقسام آن، علت/علل آن و راه‌های رهایی از آن است. شاید بتوان به تحقیق ادعا کرد که مهم‌ترین مسئله در مقام بیان مفهوم درد و رنج، مسئله وجودشناسی آن با تأکید بر اقسام و انواع است، زیرا تا زمانی که نوع و قسم و جزئیات آن روشن نشود، صحبت از راه‌های رهایی از آن نیز وجهی نخواهد داشت. با نگاهی فراگیر به انواع و اقسام درد و رنج در مثنوی درمی‌یابیم که مولوی آن‌ها را به انواع درد گریزپذیر و گریزناپذیر، درد سازنده (مفید) و غیرسازنده، درد روحی و جسمی و درد پیدا و پنهان طبقه‌بندی می‌کند که مهم‌ترین این موارد بر مبنای گریزپذیری یا گریزناپذیری و مفید و غیر مفید بودن آن است که در انواع درد و رنج به تفصیل بدان خواهیم پرداخت. البته باید گفت که در بحث درد و رنج‌های پیدا

در مثنوی، همنشینان بد، اندیشه و نگرانی معاش، صفات ناپسند نفسانی، تلخی‌های روزگار مهم‌ترین این موارد است:

چون گرانی‌ها اساس راحت است تلخ‌ها هم پیشوای نعمت است
(۱۸۳۶ / ۲)

ضمن اینکه در بحث درد و رنج‌های روحی نیز شواهد فراوانی در مثنوی وجود دارد که یکی از مهم‌ترین آن‌ها، ابیات مشهور داستان پادشاه و کنیزک است:

چون کسی را خار در پایش جَهد	پای خود را بر سر زانو نهد
وز سر سوزن همی جوید سرش	ور نیابد می کند بال ب تَرش
خار در پا شد چنین دشواریاب	خار در دل چون بود واده جواب
خار دل را گر بدیدی هر خسی	دست کی بودی غمان را بر کسی

انواع درد و رنج

گریزپذیر / گریزناپذیر

مهم‌ترین طبقه‌بندی درد و رنج در مثنوی از نظر کمّی و تعداد، تفکیک آن به دو نوع گریزپذیر و گریزناپذیر است. در قسم اول، انسان می‌تواند با اراده و اختیار خود از آنان فاصله بگیرد و یا آن‌ها را رفع / دفع کند. این گونه رنج‌ها بیشتر ناشی از صفات ناپسند درونی انسان همچون گناه، خودپرستی، نفس‌پرستی، طمع در کنار مطلوب‌های اجتماعی فردی همچون قدرت، شهرت، ثروت، جاه و مقام و محبوبیت، طمع و حرص، دنیاپرستی، دوستی ابلهان و... است که از دید او در ردیف دردهایی هستند که آدمی، توان تغییر یا گریز از آن‌ها را دارد و چون این گونه است، پیشنهاد مولوی، مواجهه با این قسم از درد و رنج است؛ برای نمونه، در تبیین حادثه هبوط آدم به عامل گناه اشاره می‌کند که برخاسته از ذوق نفس بود و اگر او گرفتار این لذت نفسانی نمی‌شد؛ از صدر جنت نیز فاصله نمی‌گرفت و لذا امکان گریز از آن مقدور و میسر او بود:

یک قدم زد آدم اندر ذوق نفس شد فراق صدر جنت طوق نفس

گرچه یک مو بد گنه کو جسته بود لیک آن مو در دو دیده رسته بود

(۱۶۱۵ / ۲)

او در مقام بیان خودپرستی و نفس پرستی به عنوان یکی از انواع درد و رنج، از گریز پذیری آن این گونه سخن می گوید که آخرین راه گریز از آن، لایه کردن به درگاه حق و استعانت از اوست:

دست گیر از دست ما، ما را بخر پرده را بردار و پرده ما مدر
باز خر ما را از این نفس پلید کاردش تا استخوان ما رسید

(۲۴۴۵-۲۴۴۴ / ۲)

یا وقتی از سیادت و قدرت طلبی به عنوان یکی دیگر از صفات منفی و مطلوب های اجتماعی فردی یاد می کند، تنها راه گریز از آن را بیرون کردن لذت سروری از وجود انسان می داند:

سروری چون شد دماغت را ندیم هر که بشکست شود خصم قدیم
چون خلاف خوی تو گوید کسی کینه ها خیزد تو را با او بسی

(۳۴۶۶-۳۴۶۷ / ۲)

همچنین با توجه به طبقه بندی درد و رنج بر مبنای امکان رهایی- در مقابل دردهای گریز پذیر- دردهایی قرار دارند که انسان توانایی و یا دانایی لازم برای رهایی از آن را ندارد. دردهایی همچون شک و شکاکیت، عدم توانایی در تغییر قضا و سرنوشت، نسیبی بودن جهان ناگزیر، بی ایمانی و عدم تغییر در روح و روان انسان های دیگر و... از این نوع اند؛ برای نمونه، مولوی در مقام بیان دردهای ناشی از عدم توانایی انسان در گریز و گزیر از تقدیر و سرنوشت بارها داد سخن داده است و با توجه به بسامد آن در مثنوی، می توان آن را یکی از دل مشغولی های اصلی مولوی دانست:

چون قضا آید شود تنگ این جهان از قضا حلوا شود رنج دهان

(۳۸۰ / ۳)

لاجرم می خواست تبدیل قدر تا قضا را باز گرداند ز در
خود قضا بر سببت آن حيله مند زیر لب می کرد هم دم ریشخند

(۷۶۶-۷۶۵ / ۲)

یا در مقام بیان نسبی بودن عالم و اینکه همه چیز به همه کس، افاضه نمی‌شود، حاصل این نسبیت را درد و رنجی می‌داند که امکان رفع یا دفع آن برای انسان وجود ندارد:

آن یکی خر داشت پالانش نبود یافت پالان گرگ خر را در ربود
کوزه بودش آب می‌نامد به دست آب را چون یافت، خود کوزه شکست
(۱ / ۴۱-۴۲)

کنج زندان جهان ناگزیر نیست بی پا مزد و بی دق الحصیر
(۲ / ۵۹۲)

سازنده / غیرسازنده

طبقه‌بندی دیگر درد و رنج در مثنوی بر مبنای ثمربخشی و یا غیرمفید بودن آن است. در درد و رنج‌های سازنده، مبنا و اصل، میزان اثرگذاری آن در زندگی انسان از نظر فایده، هدف، کارکرد و نتیجه درد و رنج است. مهم‌ترین دردهای سازنده و مفید در منظومه فکری مولوی درد و رنجی است که سرانجام آن به وصال منجر شود، تعبیری مانند «وصل پیدا گشت از عین بلا» (۲ / ۳۰۱) از همین سنخ و نوع است:

دردمندی کش ز بام افتاد طشت زو نهان کردیم حق، پنهان نگشت
(۲ / ۲۰۶۱)

جز به شب جلوه نباشد ماه را جز به درد دل مجو دلخواه را
(۲ / ۱۸۴۹)

یکی دیگر از دردهای مفید و سازنده در نگاه مولوی، انکار دیگران و ناسازگاری‌هایی است که نتیجه آن کمال انسان است:

با ازل خوش با اجل خوش شادکام فارغ از تشنیه و گفت خاص و عام
آن‌که جان در روی او خندد چو قند از ترش‌رویی خلقش چه گزند
آن‌که جان بوسه دهد بر چشم او کی خورد غم از فلک وز خشم او
(۲ / ۴۱۳-۴۱۵)

یکی دیگر از انواع دردهای سازنده در مجموعه اندیشه مولوی، درد حاصل از

عشق‌ورزی است که زداینده حجاب‌های غفلت است:

جان من کوره است با آتش خوش است کوره را این بس که خانه آتش است
همچو کوره عشق را سوزیدنی است هر که او زین کور باشد کوره نیست
(۱۳۷۷-۱۳۷۶ / ۲)

زانک او هم هیچ بیند خویش را مهلک و ناسور بیند ریش را
درد خیزد زین چنین دیدن درون درد او را از حجاب آرد برون
(۲۵۱۷-۲۵۱۶ / ۲)

به نسبت دردهای مفید و سازنده، درد و رنج‌های غیرمفید و غیرسازنده قرار دارد که ارتباط مستقیمی با رذایل نفسانی همچون حرص، حسد و... دارد که چون بند بر دست و پای آدمیان بسته شده است. مهم‌ترین این موارد در نگاه مولوی، همنشینی با نادان (۳۲۸/۲)، تقلید کورکورانه، نقصان عقل، عدم شناخت و معرفت (۱۴۰۵/۲)، حرص، طمع و حسد (۱۴۰۷/۲)، تغییر دادن امور تغییرناپذیر است. در نگاه مولوی، تلاش در دگرگونی این دست از امور موجب درد و رنج است؛ البته درد و رنجی که غیرمفید و ناسازنده خواهد بود:

آن‌که او باشد حسود آفتاب و آن‌که می‌رنجد ز بود آفتاب
اینست درد بی دوا کو راست آه اینست افتاده ابد در قعر چاه
(۱۱۲۹-۱۱۲۸ / ۲)

علل و عوامل اصلی درد و رنج

درباره خاستگاه و علل درد و رنج با توجه به نوع نگاه به اجزا و مؤلفه‌های آن، دیدگاه‌ها و باورهای مختلفی عرضه شده است. در یک طبقه‌بندی، درد و رنج‌ها را به دو نوع کلان تفکیک کرده‌اند که در آن، علل درد و رنج را در نگاه انسان پیشین و کلاسیک شامل گناه، دوری از امر قدسی، محرومیت از حقوق طبیعی و فطری، تعلق خاطر و در دیدگاه انسان امروزی شامل محرومیت از حقوق بشر، نابسامانی‌های ذهنی و روانی و اینجایی و اکنونی نزیستن دانسته‌اند. (مشتاکی و مهجوری، ص ۱۹-۴۴) نگاه به مثنوی معنوی به عنوان متنی مربوط به انسان پیشامدرن و اینکه حکایت انسان دوره کلاسیک است، از یک سو و از سویی دیگر، اینکه نوع نگاه آن به انسان بدون توجه

به قید و شرط خاصی همچون زبان، تاریخ و جغرافیای خاص است، نشان می‌دهد که دو ویژگی گناه و دوری از امر قدسی (عالم جان) به نسبت سایر عوامل، از بسامد بیشتری برخوردار است؛ ضمن اینکه به عوامل دیگری نیز همچون ناهنجاری‌های روانی و ذهنی و در حال نزیستن به عنوان علل درد و رنج نیز توجه شده است. او بر آن است که انسان پس از دوری و جدایی از عالم دیگر (امر قدسی)، گرفتار بزرگ‌ترین رنج و درد شده است. مراد از جدایی در گفتمان مثنوی نیز، جدایی جزء از کل است که با وجود همراه شدن با درد و رنج؛ مطلوب نیز باشد:

بشنو از نی چون حکایت می‌کند از جدایی‌ها شکایت می‌کند
کز نیستان تا مرا بیریده‌اند در نفیرم مرد و زن نالیده‌اند

(۲-۱ / ۱)

در کنار این عامل بنیادین، مهم‌ترین علل درد و رنج در مثنوی، عدم معرفت نسبت به امر قدسی به‌ویژه خدا (۳۳۳۷-۳۳۳۸ / ۲)، دوری از خود و پنهان شدن زیر نقاب‌های دروغین (۳۱۷/۱)، برتری دادن دریافت‌های حواس بیرونی بر دورنی (۳۰۴/۱)، جهل و حماقت (۲۰۵۲-۲۰۵۳ / ۲)، فراموشی یا عدم باور به زندگی جاودان (۴۰۳/۱)، تأکید غیرضرور بر این عالم و اصل دانستن زندگی این جهان (۴۲۰/۱) و... است. برخی از مهم‌ترین شواهد مثال عوامل درد و رنج در نگاه مولوی به قرار ذیل است:

گناه و رذایل اخلاقی همچون خشم و شهوت:

خشم و شهوت، مرد را احول کند ز استقامت، روح را مُبَدَل کند

(۳۳۴/۱)

کفران نسبت به خالق و مظاهر آن:

هرچه بر تو آید از ظلمات و غم آن ز بی‌باکی و گستاخی است هم

(۸۹/۱)

غرق شدن در آرزوهای طویل:

آرزو می‌خواه، لیک اندازه خواه برنتابد کوه را یک برگ کاه

(۱۴۰/۱)

فلسفیدن و تکیه بیش از حد بر دانش و فضل:

مر مرا زین حکمت و فضل و هنر نیست حاصل جز خیال و دردسر
(۳۱۹۵/۲)

همدمی با انسان‌های ناصالح:

هر که با ناراستان همسنگ شد در کمی افتاد و عقلش دنگ شد
(۱۲۳/۲)

گفت یار بد بلا آشفتن است چون که او آمد طریق خفتن است
(۳۶/۲)

همچنین مولوی به زمینه‌ها و عواملی در درون و بیرون (فقر، قحطی، بیماری، پیری و مرگ) از انسان نیز اشاره می‌کند که موجب و خاستگاه درد و رنج‌اند. او عوامل درونی ایجاد رنج را نیز به دو قسم فراق و مستی از هستی^{۱۷} تقسیم می‌کند. (بانگ آب، ص ۹۲) با توجه به نوع نگاه مولوی به خاستگاه درد و رنج، می‌توان از منظرهای دیگری نیز به عوامل درد و رنج در مثنوی نگریست. یکی از این انواع، چیش خاستگاه‌های درد و رنج بر مبنای دخالت خداوند، دیگری و خود انسان است.

با این توجه، مولوی برخی از رنج‌ها را از سوی خداوند برای انسان، مقدر شده می‌داند^{۱۸} که هدف و انگیزه اصلی آن‌ها نیز، ارتقای معنویت و انسانیت انسان است:

حق تعالی گرم و سرد و رنج و درد بر تن ما می‌نهد ای شیرمرد
خوف و جوع و نقص اموال و بدن جمله بهر نقد جان ظاهر شدن
(۲۹۶۳-۲۹۶۴/۲)

نوع دیگری از درد و رنج در این فقره نیز، حاصل دخالت دیگر انسان‌هاست که جرعه‌جرعه، درد و رنج را به کام انسان‌ها می‌ریزند. مولوی بارها یار بد را سرچشمه بلا و درد معرفی می‌کند که باید از او فاصله گرفت. (۳۶/۲) ضمن اینکه گرفتار شدن در دست قشر خاصی از انسان‌ها نیز سبب رنج و درد است:

چون قلم در دست غداری بود بی‌گمان منصور بر داری بود
چون سفیهان راست این کار و کیا لازم آید یقتلون الانبیاء
(۱۳۹۹-۱۳۹۸/۲)

و سرانجام رنجی است که انسان خود برای خود فراهم می‌کند که بیماری‌های

درونی همچون حسد، حرص، مال‌دوستی، جاه‌طلبی، حماقت، تن‌پرستی، بدکرداری، جهالت و نقصان عقل و... همگی در این زمره‌اند.^{۱۹}

راه‌های رهایی از درد و رنج

آنچه بعد از وقوف به ماهیت و حقیقت درد و رنج و آگاهی از خاستگاه آن، باید بدان توجه کرد، راه‌های رهایی از درد و رنج است. بعد از توجه به مسئله ماهیت درد و رنج و معرفت نسبت به آن و آگاهی از خاستگاه و علل آن در حوزه معرفت‌شناسی درد و رنج، مسئله وقوف و اشعار به وجود راه‌های رهایی از آن است. در نگاه مولوی، بهترین راه رهایی و فاصله گرفتن از درد و رنج این است که جان‌جانان را مرکز تجلی و انعکاس حق و نور ازلی و ابدی ببایم (۱۵۹۹/۱-۱۵۹۸ و ۱۷۱۰) و وی را تنها معشوق شایسته پرستش و مدار هستی بدانیم. با این نگاه است که عارفانی همچون مولوی به مسئله درد و رنج متعالی و بزرگ انسان که همان احساس غربت است، توجه ویژه نشان داده‌اند که نتیجه فهم این احساس (هویت متعالی و ملکوتی و آن جهانی انسان) این خواهد بود که تمام تلاش انسان در راستای رهایی از رنج و درد تنهایی و بی‌معنایی و... معنادار خواهد بود. (۴/۱ و ۱۱) از نظر او، انسان کامل کسی است که توانایی درک مشکلات و رنج‌های انسان را داشته باشد و بر اساس این درک عمیق بتواند داروی مناسب برای درمان آن‌ها تجویز کند. (۶۵/۱، ۴۲۴ و ۴۲۶-۴۲۸) او به اقتضای وقت و احوال درونی خود و شخصیت‌های داستان، راه‌های رهایی از درد و رنج را ورزده‌هایی همچون صبر و شکیبایی (۳۰۴۰/۱-۳۰۴۱)، مهار افزون‌خواهی (۱۹/۱-۲۱ و ۱۴۰)، فرار از شهرت‌طلبی (۱۵۴۵/۱-۱۵۴۶)، یافتن هم‌زبان و یار مناسب (۲۷/۱)، عشق‌ورزی (۲۳-۲۲/۱ و ۲۰۷۹/۲)، تعطیلی حواس ظاهری (۵۶۸-۵۶۶/۱ و ۹۲۲-۹۲۱)، نفس‌ستیزی (۴۷۴/۲)، گریختن از تمایلات حیوانی (۱۰۸۳/۲) فلسفه و حکمت‌گریزی و رهایی از اندیشه معاش معرفی کرده است؛ برای نمونه، در مقام بیان حکمت‌گریزی و دوری از غم معاش چنین می‌گوید:

گر تو خواهی که شقاوت کم شود جهد کن تا از تو حکمت کم شود
(۳۲۰۱/۲)

حکمت دنیا فزاید ظن و شک حکمت دینی پرد فوق فلک
(۳۲۰۳/۲)

بر دل خود کم نه اندیشه معاش عیش کم ناید تو بر درگاه باش
(۴۵۴/۲)

او همچنین در مقام تبیین راه‌های رهایی از درد و رنج در پارادوکسی قابل تأمل- در حالی که همواره بر پرهیز از رنج تأکید دارد- توصیه کرده است که بی‌ترس و خوف وارد دل غم و رنج شوید تا امن و راحت برسید. (۲۲۶۵/۲)

غایت‌شناسی درد و رنج

یکی دیگر از نکات مهم در بیان حقیقت درد و رنج در مثنوی معنوی، مسئله غایت‌شناسی (هدف، فایده و نتیجه) درد و رنج است. در این مقام، باید به این نکات توجه کرد که نتیجه/ نتایج و هدف/ اهداف نهایی درد و رنج چیست و انسان صاحب‌درد از درد و رنج خویش، چه چیزی به دست می‌آورد. با توجه به نوع نگاه و جهان‌بینی مولوی به هدف، نتیجه و فایده درد و رنج، چنین برمی‌آید که او برای کاستن یا زدودن درد و رنج انسان‌ها، نکات متعددی مطرح می‌کند که در بررسی و تحلیل آن، باید به هدف بودن (پیش از درد) و نتیجه بودن (پس از درد) آن توجه کرد. مهم‌ترین نتایج (پس از درد و رنج و در مقام فرآورده) و اهداف (پیش از آن وقوع عمل درد و رنج و در مقام فرآیند) درد و رنج در نگاه مولوی با توجه به شواهد درون متنی از مثنوی به قرار ذیل است؛ هر چند در عمل نمی‌توان میان نتیجه و هدف درد و رنج دیوار و مرزی مشخص کشید:

نتایج درد و رنج

آشکارگی شادی و شادمانی:

رنج و غم را حق پی آن آفرید تا بدین ضد خوش‌دلی آید پدید
(۱۱۳۰/۱)

خالص شدن و رهایی از تباهی و تاریکی‌ها:

بهر آن است این ریاضت وین جفا تا برآرد کوره از نقره، جفا
بهر آن است امتحان نیک و بد تا بجوشد بر سر آرد زر، زبَد
(۲۳۳-۲۳۲/۱)

تعالی و رشد انسان‌ها و آشکارگی حقیقت درونی:

خوف و جوع و نقص اموال و بدن جمله بهر نقد جان ظاهر شدن
(۲۹۶۴/۲)

آزادی استعدادهای درونی و توان‌های بالقوه و رسیدن به آرامش جاودان:
برگ بی‌برگی تو را چون برگ شد جان باقی یافتی و مرگ شد
چون تو را غم شادی افزودن گرفت روضه جانت گل و سوسن گرفت
آنچه خوف دیگران، آن امن توست بط قوی از بحر و مرغ خانه سست
(۱۳۸۰-۱۳۷۷/۲)

شایستگی کسب اسرار الهی:
خون کند دل را و اشک مستهان برنویسد بر وی اسرار نهان
(۱۸۲۸/۲)

اهداف درد و رنج:

اسباب تضرع انسان به درگاه خداوند و جاری شدن بحر بی‌کران رحمت حق:
هر کجا آب روان سبزه بود هر کجا اشکی دوان، رحمت شود
(۸۲۰/۱)

رسیدن به کمال:
در محاق ار ماه نو گردد دو تا نی در آخر بدر گردد بر سما؟
گر چه دردانه به هاون کوفتند نور چشم و دل شد و بیند بلند
گندمی را زیر خاک انداختند پس ز خاکش خوشه‌ها بر ساختند
(۳۱۶۸-۳۱۶۳/۱)

زیابیی و بو بردن حقیقت:
پس بدان این اصل را ای اصل جو هر که را درد است او برده است بو
(۶۲۸/۱)

وظیفه‌شناسی یا اخلاق درد و رنج

یکی دیگر از مباحث مهم در حوزه معرفت‌شناسی درد و رنج در نگاه مولوی،
وظیفه‌شناسی یا اخلاق درد و رنج است. به این معنا که انسان در مواجهه با پدیده درد

و رنج در زندگی خود و دیگران چه رویکرد اخلاقی باید اتخاذ کند و کیفیت مواجهه او در مقابل درد و رنج خود، چگونه باشد؛ بر همین اساس است که برخی از فلاسفه نظیر نیچه بر آن‌اند که «آنچه زندگی را رضایت‌بخش می‌کند، شیوه برخورد با دردها و رنج است.» (تسلطی‌بخش‌های فلسفه، ص ۲۶۶) همچنان‌که پیش‌تر گفته شد، مولوی در یک نگاه فراگیر دردها را به گریزپذیر و گریزناپذیر تقسیم، و به موازات آن وظیفه انسان را نیز در مقابله با این دو نوع درد تفکیک می‌کند. بدان سان که در مقابل دردهای گریزناپذیر انسان را گزیری جز صبر و شکیبایی^{۲۰} نیست و تنها راه و وظیفه آن است که با صبر و توکل به خداوند و تضرع به درگاه او به آینده‌ای امیدوار باشد:

ای برادر صبر کن بر درد خویش تا رهی از نیش نفس گبر خویش
کان گروهی که رهیدند از وجود چرخ مهر و ماهشان آرد سجد
(۳۰۰۳-۳۰۰۲/۱)

باش چون دولاب نالان چشم‌تر تا ز صحن جانت بر روید خضر
صبر باشد مشتهای زیرکان هست حلوا آرزوی کودکان
(۸۲۲-۸۲۱/۱)

اما رویکرد اخلاقی و تعلیمی او در برابر دردهایی که بشریت با اراده خود، توان رهایی از آن را دارد، بر مبنای مبارزه و مقاومت است. او بنا بر مشرب حکیمانه و عارفانه خود، من انسانی (نفس) را سرچشمه تمایلات و رنج‌هایی می‌بیند که دنیای خوش را بر او ناخوش کرده است و آن را منشأ پلیدی‌هایی می‌داند که در هر زمان و مکانی، عامل مفسده است (۷۸۵/۲) و یاریگر انسان در این نبرد را کسی می‌داند که قبلاً در نبرد درونی پیروز شده باشد. (۲۵۲۸/۲) او برای درد و رنج‌هایی که از درون آدمی برمی‌خیزد و خواست و تمایل قلبی انسان موجب آن‌هاست نیز مبارزه و مقابله را تجویز می‌کند. (۳۴۷۲/۲) بر این اساس است که ریاست و سروری را زیانبار می‌داند (۳۶۶۴/۲) و حسادت (درد بی درمان) را لاعلاج می‌بیند. (۱۱۲۶/۲) او دوستی با ابلهان را نیز رنجی بزرگ می‌داند که باید به مقابله با آن پرداخت و از آن کناره گرفت. (۲۰۱۰/۲) سرانجام مولوی در مواجهه اخلاقی با درد و رنج‌های دیرپا و گریزناپذیر به مناسبت کلام برای خود و دیگران دست به دعا برمی‌دارد و زبان او با نیایش و مناجات همراه می‌شود و از

خدا آرزوی دفع/ رفع آن درد و رنج را دارد. شاید بر این مبنا بتوان نیایش‌های مولوی را این‌گونه خوانش کرد که وقتی در برابر درد و رنج‌های گریزناپذیر قرار می‌گیرد و چاره‌ای جز صبر و بردباری ندارد، به گفت‌وگو با خدا می‌پردازد.

نتیجه‌گیری

اینکه مولوی در حوزه‌های مربوط به ساحت‌های روان‌شناختی انسان و در لایه‌های عقیدتی- معرفتی؛ احساسی- عاطفی؛ ارادی (نیازها و خواسته‌ها)، گفتاری و کرداری انسان پیام‌های قابل عرضه برای انسان معاصر دارد، جای تردیدی وجود ندارد. یکی از این حوزه‌های مربوط به ساحت عاطفی- احساسی و عقیدتی- معرفتی انسان، مسئله درد و رنج است. این پژوهش با تأکید بر مسئله درد و رنج به عنوان یکی از مهم‌ترین وجوه تراژیک زندگی انسان‌ها، دیدگاه مولوی را در مثنوی در چهار حوزه ماهیت‌شناسی، وجودشناسی، غایت‌شناسی و وظیفه‌شناسی بررسی و تحلیل کرده است. با توجه به نگاه ژرف مولوی به مسئله درد و رنج چنین برمی‌آید که اگر چه مولوی به هر چهار زمینه توجه داشته است؛ بیشترین پیام او در این زمینه مربوط به وجودشناسی درد و رنج است که در این میان نیز بیشترین عنایت او به علل و عوامل درد و رنج انسان است. بر این مبنا مهم‌ترین عوامل درد و رنج در نگاه او، پس از دوری و جدایی، عدم معرفت نسبت به امور قدسی، گناه و رذایل اخلاقی، کفران نسبت به خالق و مظاهر آن، فقدان معیارهای اخلاقی، غرق شدن در آرزوهای طویل، دوری از خود و پنهان شدن زیر نقاب‌ها، ارجحیت دریافت‌های حواس بیرونی بر حواس باطنی، جهل و حماقت، فلسفیدن و حکمت‌ورزی، همدمی با انسان‌های ناصالح، تأکید غیرضرور بر این عالم و اصل دانستن زندگی این جهان، فراموشی یا عدم باور به زندگی جاودان، افسردگی و ملال و... است که در مقاله در کنار انواع درد و رنج، راه‌های رهایی از درد و رنج، اهداف و نتایج درد و رنج، اخلاق درد و رنج به صورت تفصیلی بدان پرداخته شده است.



پی‌نوشت‌ها:

۱. مولوی در تبیین این مقام بارها به سلوک عملی پیامبر خاتم اشاره می‌کند که بلون هیچ چشم‌داشتی از گوهر وجودی خویش برای هدایت انسان‌ها مایه می‌گذاشت:

میر آخور بود حق را مصطفی از پی استور نفس پرجفا
گر نیایند ای نبی غمگین مشو زین دو بی‌تمکین تو پر از کین مشو
گوش بعضی زین تعالوها کر است هر ستوری را سطلبی دیگر است...

(۲۰۰۸-۲۰۰۵/۴)

۲. اگرچه در مواردی به روایت افلاکی و دیگران برخی از خلوت‌گزینی‌های طولانی او روایت شده است، خود مثنوی و مکتوبات او مبین این امر است که قائل آن بیشتر اهل جلوت بوده است.

۳. حکیمیم طیبیم ز بغداد رسیدیم/ بسی علّیان را ز غم باز خریدیم. (۴۷ بیت ۱۵۵، غزل ۱۴۷۴)

۴. همچو کنعان سر ز کشتی وا مکش/ که غرورش داد نفس زیرکش // که برآیم بر سر کوه مشید/ منت نوحی چرا باید کشید. (مثنوی، ۴/ ۳۷-۴۰)

۵. او به این نوع التجا برای گریز از تنهایی اشاره می‌کند: ای که در معنا ز شب خامش‌تری/ گفت خود را چند جویی مشتری // سر بجنبانند پیشت بهر تو/ رفت در سودای ایشان دهر تو // تو برای آنکه گویندت زهی/ بسته‌ای برگردن جانت زهی. (مثنوی، ۳۱۹۱/۵-۳۱۹۴)

۶. یکی از پناهگاه‌های انسان بیگانه از خویش، زیستن به خاطر دیگران و کسب محبوبیت است. او عارفی است که شرط کمال سعادت‌مندی را نه در کمال، علم، هنر و... که در جوهر دین می‌یابد:

هر که کامل‌تر بود او در هنر او به معنی پس به صورت پیش‌تر
حیرتی باید که روبد فکر را خورده حیرت فکر را و ذکر را
عقل بفروش و هنر، حیرت بخر رو به خواری، نی بخار، ای پسر

(۱۱۴۶/۳)

۷. کار آن دارد که حق را شد مرید/ بهر کار از او ز هر کاری برید. (۱۰۶۳/۲)

۸. در زمین دیگران خانه نکن/ کار خود کن کار بیگانه مکن. (۲۶۳/۲)

۹. بشنو از نی چون حکایت می‌کند/ از جدایی‌ها شکایت می‌کند. (۱/۱)

۱۰. در میان قوم موسی چند کس/ بی‌ادب گفتند کو سیر و عدس // باز گستاخان ادب بگذاشتند/ چون گدایان زلّه‌ها برداشتند. (۸۱/۱)

۱۱. هرچه بر تو آید از ظلمات و غم/ آن ز بی‌باکی و گستاخی است هم // هرکه بی‌باکی کند در راه

دوست/ رهن مردان شد و نامرد اوست (۸۹/۱-۹۰)

۱۲. آرزو می‌خواه، لیک اندازه خواه/ برنتابد کوه را یک برگ کاه (۱۴۰/۱)

۱۳. خشم و شهوت، مرد را احول کند/ ز استقامت، روح را مُبَدَل کند (۳۳۴/۱)

۱۴. چون بسی ابلیس آدم روی هست/ پس به هر دستی نشاید داد دست (۳۱۷/۱)

۱۵. به عبارت دیگر، او به مانند اخلافِ خود همچون عطار و سنایی که مشی و نگره عرفانی داشتند، از یک سو فریفته کثرات، تجلیات، جلوه‌ها، منظرها و نام‌های گوناگون پدیده‌ها نشده است و از سویی دیگر و از یک منظر به مانند فیلسوفان، از پس وحدت ظاهری عالم، هر چیزی را به عنوان یک پدیده مستقل می‌بیند و برای آن در حد و اندازه مشخص، ارج و اعتبار قائل است.

۱۶. البته می‌توان این دلبستگی را در دلایل و عوامل درد و رنج نیز بررسی کرد، ولی یادکرد این مورد در این مجال به این دلیل است که خود دلبستگی، درد و رنج است؛ نه اینکه دلبستگی عامل درد باشد.

۱۷. مستی از هستی عامل غفلت و کژی‌بینی و عامل درد و غم است که سرانجام به بدفعلی ختم می‌شود (۲۲۹۶-۲۲۹۷/۱) که خود شامل سه قسم است:

الف) دست در الوهیت زدن:

جمله گفتندش که جان‌بازی کنیم	فهم گرد آریم و اتبازی کنیم
هر یکی از ما مسیح عالمی است	هر الم را در کف ما مرهمی است
گر خدا خواهد نگفتند از بطر	پس خدا بنمودشان عجز بشر

(۵۱/۱ و ۴۸-۴۶)

و نیز ر.ک: ۴۰۹-۴۱۰ و ۹۱۷-۹۱۹.

ب) خواستن، خودخواهی و زیاده‌خواهی. (۷۸/۱-۸۱ و ۱۹۰/۱-۱۹۲)

ج) داشتن و زیورهای عاریه‌ای و اعتبارسازی مالکیت. (۲۰۷/۱-۲۱۱، ۱۹۳ و ۳۲۱۶/۱)

۱۸. از دیدگاه او، انسان بنا بر انسانیتش همواره در بوته بلا و سختی‌هاست، زیرا هدف بزرگ است و رسیدن به بزرگی و کمال در گرو تحمل رنج‌های جانفرساست. مسیر کمال نیز، پر از ناهمواری و دردهایی است که از سوی عالم ماوراء ایجاد شده است. (۳۰۱) دردهایی که انسان را خونین دل می‌کند: لوح را اول بشوید بی‌وقوف/ آنگهی بر وی نویسد او حروف// خون کند دل را و اشک مستهان/ برنویسد بر وی اسرار نهان (۱۸۲۷/۲-۱۸۲۸) برای ظهور و بروز استعدادهای پنهانی انسان، از سوی ماوراء؛ رنج و دردهایی برای انسان، مقدر شده است تا نقد جان او کشف گردد.

۱۹. این دسته از علل رنج بشری، از درون خود انسان برمی‌خیزد و علت بیرون از خود انسان ندارد. این انسان است که با اختیار خود، حق انتخاب دارد. لذا بسیاری از درد و رنج‌ها به شخصیت و من انسان برمی‌گردد، لذا نزدیک‌ترین دشمن به انسان، خود انسان است: نفس کشتی باز رستی ز اعتذار/ کس تو را دشمن نماند در دیار (۷۸۵/۲) آدمی که در پی خواسته‌های خویش می‌رود، تنها خود را می‌بیند و همین امر سبب فساد او در زمین می‌شود: نفس توست آن مادر بد خاصیت/ که فساد اوست در هر ناحیت (۷۸۲/۲) آینده‌پرستی و همه چیز را به خاطر آینده از دست دادن (۱۱۰۴/۲-۱۱۰۵) و صورت‌پرستی و ظواهر را دیدن از موانع بزرگی است که بشریت را از توجه به عالم باطن غافل می‌کند، زیرا صورت‌های رنگارنگ و ظواهر با سرشت و طبیعت انسانی سازگارند و لذا انسان به سوی آن‌ها جذب می‌شود، اما اگر در این مهرورزی افراط شود، انسان خود را در این ظواهر و صورت‌های ناپایدار گم می‌کند و خود باعث رنج و درد خود می‌شود: تو به صورت رفته‌ای گم گشته‌ای/ زان نمی‌یابی که معنی هشته‌ای. (۳۶۷۰/۲)

۲۰. گفت پیغمبر خداش ایمان نداد/ هر که را صبری نباشد در نهاد (۶۱/۲) دیدگاه سورن کرکگور، اندیشمند معاصر، نیز صفت صبر را برای رنج‌های گریزناپذیر لازم می‌داند. به اعتقاد او، انسان اخلاقی در برابر درد و رنجی که به هیچ وجه نمی‌توان از آن اجتناب کرد، صبر پیشه می‌کند. از دیدگاه او، صبر از شجاعت ارزشمندتر است، زیرا کسی که در برابر رنج‌های اجتناب‌ناپذیر صبر می‌کند، به ضرورت‌های عالم طبیعت که به تعبیر کانت نمی‌توانند آزادی انسان را سلب کنند، می‌خندد و بر آن‌ها فائق می‌آید. (هر که را در دست او برده است بو، ص ۴۱)

منابع

- بانگ آب؛ سودابه کریمی، نشر شور، تهران ۱۳۸۴.
- «بررسی ماهیت و مفهوم درد و رنج در اشعار قیصر امین‌پور؛ دردهای پنهانی»؛ مصطفی گرجی، مجله پژوهش‌های ادبی، شماره ۲۰، ۱۳۸۷.
- «بررسی و تحلیل قصه ناکجاآباد شقاوت در مثنوی با توجه به بحران‌های انسانی»؛ مصطفی گرجی، پژوهش‌های ادبی، شماره ۱۶، ۱۳۸۶.
- تسلی‌بخشی‌های فلسفه؛ آلن دوباتن، عرفان ثابتی (مترجم)، چ ۳، ققنوس، تهران ۱۳۸۵.
- جهان و تأملات فیلسوف؛ آرتور شوپنهاور، مرکز، تهران ۱۳۷۶.
- شرح جامع مثنوی معنوی؛ کریم زمانی، اطلاعات، تهران ۱۳۸۷.

- مثنوی معنوی؛ جلال‌الدین محمد مولوی، نیکلسون (مصحح)، چ ۳، ققنوس، تهران ۱۳۷۷.
- مشتاقی و مهجوری؛ مصطفی ملکیان، نگاه معاصر، تهران ۱۳۸۵.
- مهر ماندگار؛ مصطفی ملکیان، نگاه معاصر، تهران ۱۳۸۵.
- هر که را درد است او برده است بو؛ مصطفی گرجی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی و سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی، تهران ۱۳۸۸.